

ارزیابی استدلال وجودشناختی آنسلم بر اثبات وجود خدا با تأکید بر

نقدهای کانت بر آن

دکتر عباس یزدانی^۱

چکیده

استدلال وجودشناختی (Ontological Argument) استدلالی پیشینی (a priori) است و بر تجربه جهان خارج مبتنی نیست، بلکه در آن از «عقل صرف» برای اثبات وجود خدا استفاده می‌شود. به عبارت دیگر، استدلال‌های وجودشناختی از تحلیل، مقدمات پیشینی و اصول ضروری برای اثبات اینکه خدا وجود دارد، بهره می‌برند. مشهورترین دلیل وجودشناختی را آنسلم، الهیدان ایتالیایی در قرن یازدهم اقامه کرد. آیا استدلال آنسلم استدلال معتبر و موفق تلقی می‌گردد؟ آیا نقدهای وارد بر آن، خصوصاً نقدهای کانت قابل دفاع هستند؟ آیا تلاش برای اثبات وجود خدا از راه استدلال وجودشناختی، پیچیده و بی‌نتیجه است؟ هدف این نوشتار که به روش تحلیلی-انتقادی انجام می‌پذیرد، ضمن تفریر استدلال وجودشناختی آنسلم، بررسی نقدهای آن خصوصاً نقدهای کانت بر آن خواهد بود. در این مقاله نشان داده خواهد شد که هرچند برخی نقدهای معاصرین آنسلم و نیز نقدهای کانت بر استدلال آنسلم از استحکام کافی برخوردار نیستند و قابل پاسخگویی هستند، اما همچنان برخی نقدهای کانت بر آن جدی بوده، و برای استدلال آنسلم چالش برانگیز خواهند بود و نمی‌توان پاسخ‌های ارائه‌شده در مقابل نقدهای مطرح‌شده را یک دفاع موفق دانست. از این رو، نمی‌توان تفریر سنتی استدلال وجودشناختی را یک استدلال قانع‌کننده برای خداآوری تلقی کرد.

واژگان کلیدی: استدلال وجودشناختی، آنسلم، وجود خدا، کانت، نقدهای استدلال وجودشناختی.

^۱ عضو هیات علمی دانشگاه تهران a.yazdani@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۱۵

An evaluation of Anselm's cognitive existence argument based on the proof of God's existence with an emphasis on Kant's criticisms of it

Dr. Abbas Yazdani¹

Abstract

The ontological argument is an a priori argument that does not rely on experience of the external world but uses "pure reason" to prove the existence of God. In other words, ontological arguments employ analysis, a priori premises, and necessary principles to demonstrate that God exists. The most famous ontological argument was proposed by Anselm, an Italian theologian of the 11th century. Is Anselm's argument considered valid and successful? Are the criticisms against it, particularly those by Kant, defensible? Is the attempt to prove God's existence through the ontological argument complex and futile? This paper, conducted through a critical-analytical method, aims to present Anselm's ontological argument and examine the criticisms against it, especially Kant's critiques. The article will show that while some contemporary criticisms of Anselm and Kant's objections to the argument lack sufficient solidity and can be addressed, some of Kant's critiques remain serious and challenging for Anselm's argument. The responses provided to the raised criticisms cannot be considered a successful defense. Therefore, the traditional formulation of the ontological argument cannot be regarded as a convincing argument for theism.

Keywords: Ontological argument, Anselm, existence of God, Kant, criticisms of the ontological argument.

¹ Faculty member, University of Tehran a.yazdani@ut.ac.ir

Received Date: 21/12/2024

Accepted Date: 1/2/2025

۱. مقدمه

استدلال وجودشناختی به دو شیوه مهم و رایج انجام می‌پذیرد: یکی اینکه در آن از «مفهوم خدا» استفاده می‌شود و دیگری اینکه در آن از «مفهوم یا حقیقت وجود» استفاده می‌شود که فیلسوفان اسلامی از آن به «برهان صدیقین» تعبیر می‌کنند. نوع اول این استدلال از آنسلم، الهیدان مسیحی در اواخر سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم (۱۰۳۳-۱۱۰۹) شروع شده است و مبتکر نوع دوم شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، فیلسوف اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم میلادی (۱۰۳۷ - ۹۸۰) است. آکوئیناس در سده سیزدهم آن را رد کرد. دکارت، اسپینوزا و لایبنیتس در سده‌های شانزدهم و هفدهم آن را حمایت کردند. کانت در سده هجدهم نقدهای جدی بر آن وارد کرد. بعدها گودل، بارت، هارتسهورن، ملکم، پلنتینگا و دیگران به آن توجه کردند. آنسلم ادعا می‌کند که وجود خدا را از مفهوم یک «موجودی که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد» استنباط می‌کند. شایان ذکر است که اولین بار اصطلاح استدلال وجودشناختی را کانت بر روی این‌گونه استدلال‌ها گذاشت (Kant, ۱۹۲۹: ۵۰۰).

پرسش اصلی در این نوشتار این است که آیا استدلال وجودشناختی آنسلم در اثبات وجود خدا استدلال متقاعدکننده‌ای است؟ در گام بعدی باید به این پرسش پاسخ داده شود که استدلال وجودشناختی آنسلم با چه چالش‌هایی مواجه است؟ چگونه می‌توان این چالش‌ها را از پیش رو برداشت؟ آیا تلاش‌های آنسلم در دفاع از این استدلال تلاش موفقی بوده است؟ آیا نقدهای وارد بر آن، خصوصاً نقدهای کانت قابل دفاع هستند؟ آیا مدافعان بعدی این استدلال توانستند دفاع قابل پذیرش ارائه دهند؟ چگونه می‌توان استدلال وجودشناختی را بازسازی نموده و تقریر قابل دفاع از آن ارائه داد؟

لازم به یادآوری است که پیش از آنسلم، فارابی از برجسته‌ترین فلاسفه جهان اسلام در آثار خود برهان وجودی را ارائه کرده است. بعد از فارابی، شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا برهان وجودی را در آثار مختلف بیان کرد که بیان تفصیلی آنها مجال دیگری را می‌طلبد.

هرچند در خصوص استدلال وجودشناختی کتب و مقالات متعددی به رشته تحریر درآمده است، اما وجه تفاوت این مقاله از بقیه پژوهش‌ها در این است که این مقاله بر نقدهای کانت بر این استدلال و نظر فیلسوفان مختلف در رابطه با آن نقدها تمرکز دارد. سپس با توجه به دفاعیات خود آنسلم به نقدهای عصر خود و نقدهای کانت و نظر متفکران دیگر در مورد انتقادات کانت به ارزیابی این استدلال پرداخته می‌شود.

۲. استدلال وجودشناختی آنسلم

آنسلم دو تقریر از استدلال وجودشناختی دارد. در تقریر اول اثبات وجود خدا می‌شود و در تقریر دوم هم اثبات وجود خدا و هم اثبات وجوب وجود خدا می‌شود. قبل از بیان تقریر، شایان ذکر است که آنسلم کتابی نوشت به نام «مونولوژیون» یعنی حدیث نفس یا مخاطبه با خود¹ (Monologion) که در اثنای کتاب، دو جا به مناسبت، آیه‌ای از آیات تورات را ذکر می‌کند. آیه این است که خردمند شاید در عقل بگوید خدا نیست، اما هر کس در دل بگوید خدا نیست، احمق است. مفسران گفته‌اند معنای آیه این است که انسان شاید وقتی به عقل رجوع می‌کند، دلیلی بر اثبات وجود خدا پیدا نکند، اما اگر در دل بگوید خدا وجود ندارد، این شخص احمق است. سپس آنسلم کتابی به نام پروسلوژیون² (Proslogion) یعنی مخاطبه با دیگری نوشت.

استدلال وجودشناختی آنسلم در فصل دوم، سوم و چهارم پروسلوژیون آمده است. لذا بعدها مرجع اصلی استدلال وی، همین کتاب شد. برخی مفسران ادعا می‌کنند که برهان اصلی در فصل دوم پروسلوژیون وجود دارد (see: Charlesworth, ۱۹۶۵). مفسران دیگر ادعا می‌کنند که برهان اصلی در فصل سوم پروسلوژیون است و برهان در فصل دوم صرفاً یک

¹ در زبان لاتین Monologium که به معنای متکلم وحده است.

² در زبان لاتین Proroslogium که به معنای مباحثه است.

تلاش اولیه ضعیف است (Malcolm, see: ۱۹۶۰). با وجود این، مفسران دیگر ادعا می‌کنند که یک برهان واحد وجود دارد که حداقل در پرسولوژیون دوم و سوم توسعه داده می‌شود (Campbell, see: ۱۹۷۶). اما بر مبنای این فرض که فصل دوم پرسولوژیون آنسلم یک استدلال مستقلی برای وجود خداست، اکنون به عبارت وی توجه می‌کنیم:

بنابراین حتی احمق متقاعد شده است که چیزی که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد در ذهن وجود دارد، زیرا وقتی این را می‌شنود، آن را تصور می‌کند و آنچه فهمیده می‌شود در ذهن وجود دارد. و بی‌تردید آنچه بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد، نمی‌تواند صرفاً در ذهن باشد. زیرا اگر حتی در ذهن تنها باشد، می‌توان تصور کرد که در خارج نیز وجود دارد، که بزرگ‌تر است. بنابراین، اگر آنچه بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد، فقط در ذهن باشد، در این صورت آنچه بزرگ‌تر از آن است را نمی‌توان تصور کرد، خودش چیزی است که بزرگ‌تر از آن قابل تصور است. اما بی‌شک چنین نمی‌تواند باشد. پس بدون شک چیزی که بزرگ‌تر از آن نمی‌توان تصور کرد، چه در ذهن و چه در خارج وجود دارد (Proslogion, II).

۲-۱. تقریر اول استدلال وجودشناختی آنسلم

آنسلم با تعریف خدا شروع می‌کند: خدا چیزی است که نمی‌توان بزرگ‌تر از آن را تصور کرد. البته کلمه بزرگ‌تر در اینجا مبهم است و آنسلم توضیحی در مورد آن نمی‌دهد. شاید منظور وی این است که خدا چیزی است که همه کمال‌های تصورشدنی تا بالاترین حد تصور را داراست. وی می‌گوید کسی نمی‌تواند وجود چنین خدایی را انکار کند. اگر منکر، وجود خدا را در خارج انکار کند، نمی‌تواند وجود خدا را در ذهن خویش انکار کند. چون برای انکار آن باید وجود آن را به‌منزله تصور یعنی موجود در ذهن، پیش فرض گرفت. آنسلم سؤال می‌کند: آیا چیزی که در ذهن وجود دارد، بزرگ‌تر است یا چیزی که علاوه بر ذهن در خارج وجود دارد؟ سپس نتیجه می‌گیرد که نمی‌توان مفهوم بزرگ‌ترین موجود تصورشدنی را صرفاً در ذهن تصور کرد. بلکه آن باید در خارج نیز وجود داشته باشد. بنابراین، بزرگ‌ترین موجود

تصورشدنی یعنی خدا، باید وجود داشته باشد. همان طور که ملاحظه شد، آنسلم بین وجود ذهنی و وجود خارجی تمایز قائل می‌شود و از این طریق نتیجه می‌گیرد که موجودی که نتوان بزرگ‌تر از آن را تصور کرد، باید موجودی باشد که هم در ذهن و هم در خارج وجود دارد. تقریر اول استدلال وجودشناختی آنسلم را می‌توان چنین صورتبندی کرد:

۱. خدا در ذهن وجود دارد، اما در خارج وجود ندارد (فرض خلف)؛
۲. وجود در خارج بزرگ‌تر از وجود فقط در ذهن است (مقدمه)؛
۳. موجودی که همه صفات خداوند به‌علاوه وجود در خارج را داشته باشد را می‌توان تصور کرد (مقدمه)؛
۴. موجودی که همه صفات خداوند به‌علاوه وجود در خارج را داشته باشد، بزرگ‌تر از خداوند است (از (۱) و (۲))؛
۵. موجود بزرگ‌تر از خدا را می‌توان تصور کرد (از (۳) و (۴))؛
۶. این جمله کاذب است که موجودی بزرگ‌تر از خدا را می‌توان تصور کرد (از تعریف «خدا»؛
۷. از این رو، کاذب است که خدا در ذهن وجود دارد، اما در خارج نیست (از (۱)، (۵)، (۶))؛
۸. خداوند در ذهن وجود دارد (فرضی که حتی احمق نیز با آن موافق است)؛
۹. پس خداوند در خارج وجود دارد (از (۷)، (۸)). همچنین نک به: (Plantinga, ۱۹۶۷).

همان طور که ملاحظه شد، این یک استدلال خلف است.

۲-۲. نقد گونیلو از طریق استدلال خلف

کشیش مسیحی به نام گونیلو (Gaunilo) سرپرست دیر مارموتیر فرانسه، به‌عنوان یکی از منتقدان مهم معاصر آنسلم، ردیه‌ای در نقد استدلال آنسلم نوشت، چون به‌نظر وی استدلال آنسلم تمام نیست. نام آن را گذاشت «از طرف آن احمق» (on the behalf of the fool). گونیلو معتقد است با استدلال وی باید بتوانیم وجود همه اشیا معدوم را اثبات کنیم و این

برهان خلف ($reduction\ ad\ absurdum^1$) را استفاده می‌کند که: برهان آنسلم را باید نادرست دانست، چون اگر آن را بپذیریم، به امور بی‌معنایی خواهیم رسید، مانند دلیل وجودشناختی بر اثبات وجود جزیره‌های کامل. چون بر اساس استدلال آنسلم، لازمه تصور جزیره کامل این است که باید در خارج هم وجود داشته باشد. گونیلو می‌گوید: اینکه می‌توان بزرگ‌ترین موجود تصورشدنی را تعریف کرد، به این معنا نیست که چنین موجودی وجود دارد. عبارت گونیلو که آنسلم آن را به آخر کتاب خود افزود، چنین است:

اگر کسی بگوید چنین جزیره‌ای وجود دارد، من به‌سادگی سخن او را درک می‌کنم؛ سخنی که در آن، امر دشوار و پیچیده‌ای نیست. اما فرض کنید او در ادامه به‌گونه‌ای سخن بگوید که گویی نتیجه منطقی سخن قبلی او این است: تو دیگر نمی‌توانی تردید کنی که این جزیره که برتر از همه خشکی‌هاست در جایی وجود دارد، زیرا تردید نداری که آن جزیره در ذهن تو وجود دارد؛ و به این علت برتر است که صرفاً در ذهن نیست، بلکه هم در ذهن و هم در خارج هست. پس این جزیره حتماً وجود دارد، زیرا اگر وجود نداشته باشد، هر خشکی دیگری که واقعاً وجود دارد، برتر از آن خواهد بود. در نتیجه، جزیره‌ای که اکنون در ذهن تو برتر است، برتر نخواهد بود (Anselm, ۱۹۶۳: ۱۵۸).

۲-۲-۱. پاسخ آنسلم به گونیلو و تقریر دوم استدلال وجودشناختی

تقریر دوم استدلال وجودشناختی آنسلم که در آن وجوب وجود به اثبات می‌رسد در فصل سوم «پروسلوگیون» در پاسخ انتقاد گونیلو آمده است. برخی ادعا کرده‌اند این استدلال یک استدلال وجودشناختی موجهاتی است و بهتر از استدلال در فصل دوم پروسلوگیون است مانند (Hartshorne, ۱۹۶۲)، (Plantinga, ۱۹۷۴) و (Malcolm, ۱۹۶۰). برخی

¹ این اصطلاح لاتینی در انگلیسی reduction to absurdity نامیده می‌شود.

معتقدند که استدلال در فصل سوم که در پاسخ انتقاد گونیلو مطرح شده، که یک استدلال خلف است را می‌توان به‌عنوان یک استدلال مستقل تلقی کرد (Oppy, ۱۹۹۵: ۱۲).

آنسلم از انتقاد گونیلو استقبال و از طرح آن تشکر کرد و به آن پاسخ داد. و از همان آغاز انتشار پرسولوگیون، انتقاد گونیلو و پاسخ آن را اضافه کرد. آنسلم از تفاوت بین وجود ممکن و وجود ضروری استفاده می‌کند و می‌گوید حتی برترین جزیره‌ها، موجودهای ممکن هستند که طبق تعریف ممکن، می‌توانند وجود داشته باشند و می‌توانند وجود نداشته باشند. اشتباه گونیلو این است که فکر می‌کند وجود خدا از قبیل وجود جزیره است. بلکه وجود خدا به‌عنوان بزرگ‌ترین موجود تصورشدنی، نمی‌تواند متعلق وجود ممکن باشد، بلکه موجودی است که نمی‌تواند معدوم باشد، یعنی دارای وجود ضروری است. و خدا به این دلیل بزرگ‌ترین موجود تصورشدنی خواهد بود که وجود فقط در او ویژگی ذاتی دانسته می‌شود. مانند مثلث که نمی‌توان آن را بدون سه زاویه متقاطع تصور کرد. به‌نظر آنسلم، گونیلو بین وجود ممکن و وجود ضروری خلط کرده است. بنابراین، آنسلم در اینجا مرحله دوم یا تقریر دوم استدلال خود را که اثبات وجوب وجود خدا بود؛ شکل می‌دهد. عبارت آنسلم در فصل سوم پرسولوگیون چنین است:

«یقیناً [بزرگ‌ترین موجود تصورشدنی که بزرگ‌تر از آن را نتوان تصور کرد] وجودی چنان واقعی دارد که نمی‌توان عدم آن را تصور کرد. چون تصور موجودی که نمی‌توان عدم آن را تصور کرد، ممکن است؛ و از تصور موجودی که عدم آن تصورشدنی باشد، بزرگ‌تر است. از این‌رو، اگر تصور عدم موجودی که بزرگ‌تر از آن را نتوان تصور کرد ممکن باشد، آن‌گاه موجودی نخواهد بود که بزرگ‌تر از آن تصورشدنی نباشد. اما این تناقض است. پس موجودی که بزرگ‌تر از آن تصورشدنی نیست، وجودی چنان واقعی دارد که حتی عدم آن را نمی‌توان تصور کرد» (Anselm, ۱۹۶۳: ۱۱).

این تقریر بر دو ادعای مهم مبتنی است: همان‌طور که در تقریر اول آنسلم گذشت استدلال مشتمل بر مقدمه‌ای است که بیان می‌کند خدا موجودی است که بزرگ‌تر از آن نتوان تصور

کرد. اما این تقریر از برهان، برخلاف تقریر اول، مبتنی بر این ادعا نیست که وجود یک کمال است؛ بلکه در عوض مبتنی بر این ادعا بوده که ضرورت وجود کمال است. این ادعای دوم بیان می‌کند که موجودی که وجودش ضروری است، بزرگ‌تر از موجودی است که وجودش ضروری نیست. در غیر این صورت، ادعای اصلی دوم این است که موجودی که عدم وجود آن منطقیاً محال است، بزرگ‌تر از موجودی است که عدم وجود آن منطقیاً ممکن است.

صورتبندی تقریر دوم از استدلال وجودشناختی را می‌توان چنین بیان کرد:

۱. طبق تعریف خدا موجودی است که بزرگ‌تر از آن را نتوان تصور کرد؛
۲. موجودی که ضرورتاً وجود دارد، بزرگ‌تر از موجودی است که وجودش ضروری نیست؛
۳. بنابراین، بر اساس تعریف، اگر خدا به‌عنوان یک تصور در ذهن وجود داشته باشد، اما ضرورتاً در خارج وجود نداشته باشد، در این صورت می‌توانیم چیزی را بزرگ‌تر از خدا تصور کنیم؛
۴. اما ما نمی‌توانیم چیزی بزرگ‌تر از خدا تصور کنیم؛
۵. پس اگر خدا در ذهن به‌عنوان یک تصور وجود دارد، خدا ضرورتاً در خارج هم وجود دارد؛
۶. بنابراین، خدا ضرورتاً در خارج وجود دارد.

اما حتی اگر فرض کنیم که تقریر دوم آنسلم از برهان در مقابل انتقادات دفاع داشته باشد، اشکال دیگری وجود دارد: و آن اینکه خیلی متقاعدکننده نیست، چون خیلی دشوار است به کسی گفته شود که این استدلال معتبر است. از همین‌رو، مهم‌ترین مدافع معاصر این برهان، پلنتینگا شکوه می‌کند که: «در نگاه اول، استدلال آنسلم به‌طرز چشمگیری غیرقابل تحمل است، اگر رنج‌آور مطلق نباشد؛ خیلی شبیه یک معمای جادویی یا واژه جادویی می‌ماند». در نتیجه با وجود اهمیت دوام آن، استدلال وجودشناختی افراد کمی را به‌سوی خداپاوری سوق می‌دهد. نک به: (Himma, 2005).

۳. دو نقد معروف کانت به استدلال وجودشناختی

۳-۱. نقد کانت به تقریر اول آنسلم

ادعای کانت در کتاب «نقد عقل محض» این است که اساساً صفت وجود محمول نیست و نمی‌توان آن را وصف و ویژگی خدا یا هر چیز دیگری دانست. نقد کانت متوجه این نکته است که در تقریر اول استدلال آنسلم این ادعا مطرح شد که چیزی که هم در ذهن وجود دارد و هم در خارج، بزرگ‌تر از چیزی است که فقط در ذهن وجود دارد، چون وجود مهم‌ترین صفت کمال است و چیز فاقد آن بزرگ‌ترین نخواهد بود. نقد کانت بر اساس این است که اساساً صفت وجود محمول نیست. کانت می‌گوید وجود محمول واقعی نیست. وجود منطقی فقط رابط حکم است، گزاره «خدا قادر مطلق است»، شامل دو مفهوم «خدا» و «قادر مطلق» بوده، کلمه «است» محمول دیگری نیست، بلکه فقط بر ارتباط محمول و موضوع دلالت می‌کند. اکنون اگر خدا را موضوع بدانیم، با همه محمولاتش و بگوییم خدا است یا خدا وجود دارد، محمول جدیدی به مفهوم خدا اضافه نکرده‌ایم، فقط وجود این موضوع را با همه محمولاتش ارائه یا تأیید کرده‌ایم. انتقاد کانت ادعای دکارت را که «وجود کمال است» نیر هدف قرار می‌دهد. کانت می‌گوید: «... آشکار است که وجود محمولی واقعی نیست؛ یعنی تصویری از چیزی نیست که بتوان آن را به تصور چیزی اضافه کرد، بلکه صرفاً فرض وجود چیزی با فرض تعیین‌های فی‌نفسه‌ای در آن است. از نظر منطقی وجود صرفاً فعلی ربطی برای یک حکم است. قضیه "خدا قادر مطلق است" دو تصور - خدا و قادر مطلق - را دربردارد که هر یک از آنها متعلق خود را دارند. کلمه کوچک "است" محمول دیگری را اضافه نمی‌کند، بلکه رابط محمول به موضوع است...» (Kant, ۱۹۲۹: ۵۰۰).

نقد کانت یک نکته متافیزیکی را مطرح می‌کند و آن این است که وجود یک صفت نیست، بلکه یک پیش‌شرط برای موضوعی است که می‌خواهیم صفتی را به آن نسبت دهیم. ممکن نیست که صفتی را به چیزی معدوم نسبت داد. چون چیزی نیست که بتوان از صفت آن سخن گفت. وقتی می‌گوییم «الف» صفت «ج» را دارد، از قبل فرض کرده‌ایم که «الف» وجود دارد. حتی اگر وجود را صفت بدانیم، به‌نظر نمی‌رسد از نوع صفت‌هایی باشد که چیزی را

به خاطر داشتنش بهتر کند. این معنا ندارد که گفته شود اگر خدا وجود داشته باشد، کامل تر است از اینکه وجود نداشته باشد. بنابراین، تقریر سنتی برهان وجودشناختی مردود است.

استدلال کانت بر اینکه «وجود محمول نیست» را می توان به شکل زیر صورتبندی کرد:

الف) هر چه که چیزی را به مفهوم یک ماهیت نیفزاید، جزیی از آن ماهیت نیست؛

ب) وجود چیزی را به مفهوم یک ماهیت نمی افزاید؛

ج) پس وجود بخشی از ماهیت نیست. یعنی کمالی که بتواند محمول چیزی واقع شود؛ نیست.

از نظر کانت: وجود نه چیزی به مفهوم «موجود مطلقاً کامل» یا مفهوم «بزرگ ترین» می افزاید و نه چیزی را از آن می کاهد. به این ترتیب کانت نتیجه می گیرد که از آنجا که نمی توان وجود را یکی از ویژگی های خدا دانست، برهان وجودی غیرمنتج است. از نظر کانت، در برهان وجودشناختی آنسلم، محمول دستوری (grammatical predicate) با محمول واقعی (real predicate) خلط شده اند، یعنی وجود فرضی را با وجود واقعی خلط می کند.

۳-۱-۱. قضایای تحلیلی و تألیفی

تحلیلی قضیه ای است که مفهوم محمول عین مفهوم موضوع یا از اجزای مفهومی موضوع باشد و تألیفی قضیه ای است که مفهوم محمول، عین مفهوم موضوع یا از اجزای مفهومی موضوع نباشد. کانت بر این باور است که قضیه هلیه بسیطه (قضیه ای که محمول آن موجود یا در معنای آن باشد) مانند «این میز موجود است»، قضیه نیست؛ چرا که به مخاطب هیچ دانشی نمی دهد که او قبلاً نداند. لذا هیچ گاه نمی توان وجود چیزی را اثبات کرد. پس به امتناع برهان وجودی قائل است. وقتی می گوئید این میز، این به میز موجود اشاره دارد. گویا گفته اید: «این میز موجود موجود است». این جمله افاده هیچ مطلب جدیدی نمی کند.

ادعای کانت این است که در مقام اثبات وجود خدا، وقتی به قضیه «خدا وجود دارد.» می رسیم، آن را تحلیلی نمی دانیم. چون قضایای وجودی ناظر به روابط مفهومی بین موضوع و محمول

نیستند، بلکه ناظر به مصداقند. لذا نمی‌توان قضایای وجودی را تحلیلی دانست. حال اگر فرض کنیم که چنین قضیه‌ای تحلیلی باشد، در قضایای تحلیلی هم با انکار موضوع هیچ تناقضی رخ نمی‌دهد. اگر گفتیم «مثلث وجود ندارد» طبیعتاً سه ضلع آن هم وجود ندارد و این تناقض نیست. تناقض آنجاست که مثلث را وضع کنیم و سه ضلع را از آن سلب کنیم.

۲-۳. نقد کانت به تقریر دوم آنسلم

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد در تقریر دوم آنسلم، یا در مرحله دوم استدلال وجودشناختی، ضرورت وجود خدا ادعا می‌شود. نقد دوم کانت ناظر به این ادعاست و می‌گوید اتصاف خدا به «وجود ضروری» امتناع دارد. همان‌طور که وجود محمول نیست، وجود ضروری هم محمول نیست. کانت معتقد است «خدا ضروری‌الوجود است» صحیح نیست. چون اولاً، هلیه بسیطه است و هلیه بسیطه قضیه نیست؛ ثانیاً، ماده وقتی ضرورت و وجوب است که محمول یکی از اجزا تعریف موضوع باشد؛ ولی از نظر ادیان خدا تعریف‌شدنی نیست؛ ثالثاً، بر فرض که خدا تعریف‌شدنی باشد، اما وجود جزء تعریف نخواهد بود؛ چون وجود هیچ‌گاه جنس و فصل واقع نمی‌شود، و نه عرض خاص و عام. البته کانت با دکارت موافق است که تصورات خاص، ویژگی‌های ذاتی یا ضروری خاصی را ایجاد می‌کند. مثلاً تصور مثلث، ویژگی سه ضلع داشتن را که ذاتی مثلث است، اقتضا می‌کند؛ اما به این معنا نیست که مثلث وجود دارد. اما کانت نتیجه می‌گیرد که در تصور خدا به‌عنوان موجود ضروری، همین را می‌توان گفت که تصور خدا به‌عنوان موجود ضروری اقتضا ندارد که خدا در خارج وجود داشته باشد. تنها ادعای ممکن در دلیل وجودشناختی می‌تواند این باشد که «اگر چیزی خدا باشد، ضرورتاً وجود خواهد داشت»؛ اما به این معنا نیست که خدا در خارج ضرورتاً وجود دارد. کانت می‌گوید: فرض مثلث بدون سه ضلع داشتن، متناقض است. اما اگر مثلث را با سه ضلع داشتن انکار کنیم، تناقض نخواهد بود. همین سخن درباره تصور موجود مطلقاً ضروری صادق است. اگر وجود آن را انکار کنیم، آن را همراه با همه محمول‌هایش انکار کرده‌ایم؛ در این صورت تناقضی

رخ نخواهد داد» (Kant, ۱۹۲۹: ۵۰۲). بنابراین، طبق نظر کانت، از ادعاهای مفهومی نمی‌توان نتایج وجودی گرفت.

پالمر در کتاب «درباره خدا» بیان می‌کند که دکارت این نتیجه‌گیری کانت را رد می‌کند و می‌گوید: «اگرچه ممکن است تعریف الف، وجود الف را ایجاب نکند، اما در مورد خدا چنین نیست. چون تعریف خدا به‌منزله وجود کامل ایجاب می‌کند عدم او ناممکن باشد. بنابراین در همه موارد دیگر صادق است که موضوع و محمول را می‌توان با هم رد کرد به‌گونه‌ای که بر امر موجودی دلالت نکند، اما درباره خدا محمولی منحصر به‌فرد داریم که برای این موضوع منحصر به‌فرد ضروری است. پس انکار وجود این موضوع - فقط همین موضوع - موجب تناقض است، زیرا همچنانکه آنسلم توجه گونیلو را به آن جلب کرد، وجود ضروری صفتی منحصر به‌فرد برای بزرگ‌ترین موجود تصورشدنی است» (پالمر، ۱۳۹۳: ۳۱).

کانت در پاسخ دکارت می‌گوید نمی‌توان خدا را استثنای این قانون دانست و وجود ضروری را حتی بر او حمل کرد. به این دلیل که حمل وجود ضروری، بی‌معنا و خودمتناقض است. این نتیجه قاطع، از تمایزی به‌دست می‌آید که کانت میان قضیه تحلیلی و ترکیبی قائل می‌شود. تفاوت میان قضیه‌های تحلیلی و قضیه‌های ترکیبی متناظر با تفاوت میان قضیه‌های ضروری (پیشینی) و قضیه‌های ممکن (پسینی) است. قضایای تحلیلی و ضروری، نتیجه وجودی و پسینی به ما نمی‌دهد. بنابراین، نمی‌توان از قضایای تحلیلی و ضروری وجود ضروری خدا را در خارج نتیجه گرفت. بنابراین، کانت درباره استدلال وجودشناختی معتقد است که: «تلاش برای اثبات وجود موجودی برتر از راه دلیل مشهور وجودشناختی دکارت، بسیار پیچیده و بی‌نتیجه است» (Kant, ۱۹۲۹: ۵۰۷). هیوم نیز پیش از کانت اعلام کرده بود که از طریق استدلال وجودشناختی، نمی‌توان وجود خدا را اثبات کرد. وی در بخش نهم کتاب «گفت‌وگوهایی درباره دین طبیعی» می‌گوید:

«با این ملاحظه آغاز خواهم کرد که نامعقولیت آشکاری در ادعای مبرهن ساختن یا اثبات یک واقعیت از راه استدلال پیشینی (a priori) وجود دارد. هیچ چیز قابل اثبات نیست، مگر

آنکه ضد آن مستلزم تناقض است. هیچ چیز، که به طور متمایز قابل تصور باشد، مستلزم تناقض نیست. هر چه را که موجود تصور می‌کنیم، معدوم نیز می‌توانیم تصور کنیم. پس هیچ موجودی نیست که عدم آن مستلزم تناقض باشد. در نتیجه هیچ موجودی نیست که بتوان برای اثبات وجود آن برهان آورد. من این استدلال را به صورتی کاملاً تعیین کننده طرح می‌کنم و در نظر دارم کل بحث‌ها را بر اساس آن قرار دهم» (Hume, 1779 Part 9: ۹).

۳-۳. بررسی نقد کانت به استدلال وجودشناختی

آیا انتقاد کانت (وجود محمول واقعی نیست) به دلیل وجودی آنسلم ارتباطی پیدا می‌کند؟ و آیا تهدیدی برای آن محسوب می‌شود یا خیر؟ کریس هیتوود (Heathwood 2010) در مقاله «ارتباط اعتراض کانت به استدلال وجودشناختی آنسلم» به تشریح و بررسی دیدگاه کانت و پاسخ پلنتینگا می‌پردازد. گرت متیوز (Matthews, 2004: ۹۰)، ای. جی. لو (Lowe, 2007: ۳۳۷)، جیمز هریس (Harris, 2002: ۱۰۸)، برایان دیویس (Davies, 2004: ۱۷۱) از جمله فیلسوفانی هستند که معتقدند نقد کانت نمی‌تواند تهدیدی برای دلیل وجودی آنسلم تلقی شود.

۳-۳-۱. توضیح پلنتینگا درباره نظر کانت

ادعای کانت که «وجود محمول واقعی نیست» به چه معناست؟ برای اینکه بتوانیم به این پرسش پاسخ دهیم، ابتدا باید ببینیم که یک ویژگی یا یک محمول را چه زمانی می‌توان «واقعی» قلمداد کرد.

پلنتینگا واقعی بودن یک ویژگی را چنین توضیح می‌دهد: ویژگی P را واقعی گوییم، تنها اگر اضافه کردن P به فهرستی از ویژگی‌ها باعث شود مفهوم جدید به دست آید و با آنچه فهرست اول تعریف می‌کرد، نامعادل شود. زمانی دو ویژگی F و G را می‌توان معادل دانست فقط در

صورتی که امکان نداشته باشد چیزی وجود داشته باشد که یکی از F یا G بر آن اطلاق شود، ولی دیگری نشود (Plantinga, ۱۹۷۴: ۹۷a). برای مثال، دو ویژگی «سه زاویه داشتن» و «سه ضلع داشتن» و همچنین دو ویژگی «کوچکترین عدد فرد بودن» و «کوچکترین عدد اول بودن» را می‌توان به‌عنوان ویژگی‌های معادل در نظر گرفت. از سوی دیگر، دو ویژگی در صورتی نامعادل هستند، فقط اگر امکان داشته باشد چیزی یکی از آنها را داشته باشد، بی‌آنکه دیگری را داشته باشد.

بنابراین، اگر می‌خواهیم نشان دهیم که فلان ویژگی P واقعی است، باید نخست فهرست خاصی شامل یکسری ویژگی‌ها تهیه کنیم. این فهرست مفهومی را تعریف خواهد کرد به این معنا که شامل ویژگی‌هایی خواهد بود که هر یک برای مصداق آن مفهوم، لازم و روی هم‌رفته برای آن کافی هستند. آن مفهوم را C بنامیم. سپس، P را به فهرست اضافه می‌کنیم. فهرست حاصل نیز مفهومی را تعریف خواهد کرد که آن را C+ می‌خوانیم. اکنون می‌پرسیم آیا C و C+ معادل هستند؟ اگر بلی و اگر چنین چیزی برای هر فهرستی که P را به آن اضافه کنیم، صادق باشد، آنگاه P واقعی نیست. از سوی دیگر، اگر این امکان وجود داشته باشد که C به چیزی اطلاق شود، ولی C+ به آن اطلاق نشود، آنگاه مفاهیم نامعادل هستند و P یک ویژگی واقعی است. برای روشن‌تر شدن نکته مذکور، این فهرست ویژگی‌ها را به‌طور نمونه در نظر می‌گیریم:

۱. گرد است؛

۲. رسیده است.

این فهرست مفهومی را تعریف می‌کند. حال فرض کنید می‌خواهیم بدانیم آیا ویژگی سرخ بودن واقعی است یا نه. می‌توان دید که سرخ بودن واقعی است، زیرا اگر آن را به فهرست بالا بیفزاییم، فهرست جدیدی حاصل می‌شود که مفهومی را تعریف می‌کند که با مفهوم گرد بودن و رسیده بودن معادل نیست:

۱. گرد است؛

۲. رسیده است؛

۳. سرخ است.

از آنجا که افزودن سرخی به فهرست باعث می‌شود مفهومی نامعادل به دست آید، پس سرخ بودن یک ویژگی واقعی است. اکنون ویژگی «یا کرگدن است یا کرگدن نیست» را در نظر بگیرید. افزودن «یا کرگدن است یا کرگدن نیست» به فهرست مذکور، چنین نتیجه‌ای خواهد داد:

۱. گرد است؛

۲. رسیده است؛

۳. سرخ است؛

۴. یا کرگدن است یا کرگدن نیست.

امکان ندارد چیزی وجود داشته باشد که سه ویژگی اول را داشته باشد، ولی چهارمی را نداشته باشد. فهرست دوم چهارعضوی، مفهومی نامعادل با فهرست اولی سه‌عضوی تعریف نمی‌کند. علت این امر آن است که ویژگی «یا کرگدن است یا کرگدن نیست»، یک ویژگی واقعی نیست؛ زیرا امکان ندارد چیزی فاقد آن باشد. اما درباره ویژگی «وجود داشتن» چه می‌توان گفت؟ به دلایل مشابه، دستکم به لحاظ شهودی شاید به نظر رسد که وجود نیز ویژگی‌ای واقعی نیست. فرض کنید وجود را به فهرست قبلی اضافه کنیم:

گرد است؛

رسیده است؛

سرخ است؛

وجود دارد.

اگر بگوییم که بالضروره، همه آن چیزهایی که گرد، رسیده و سرخ هستند؛ گرد، رسیده، سرخ و موجود نیز هستند؛ نامعقول نخواهد بود. چطور ممکن است چیزی گرد، رسیده و سرخ باشد، بدون آنکه وجود داشته باشد؟ از آنجا که این نکته عمومیت دارد، یعنی هیچ فهرستی چنان نیست که افزودن وجود به آن، مفهومی نامعادل خلق کند، پس، به نظر می‌رسد وجود نوعی ویژگی واقعی محسوب نمی‌شود. نک به: (Heathwood, ۲۰۱۰).

۳-۳-۲. ارتباط انتقاد کانت به دلیل وجودی آنسلم

حال با توجه به توضیحاتی که درباره معنای واقعی نبودن محمول وجود بیان شد، به بررسی این مطلب می‌پردازیم که کدام‌یک از گزاره‌های استدلال آنسلم به انتقاد کانت مربوط می‌شود. برای این منظور سه گزاره اول استدلال وی را بررسی می‌کنیم، چرا که سایر گزاره‌های استدلال از این سه گزاره نتیجه‌گیری می‌شوند. اولین بخش از دلیل آنسلم را، آن‌طور که پلنتینگا تفسیر می‌کند، در نظر آورید:

۱. خدا در ذهن وجود دارد، ولی نه در واقعیت (فرض خلف)؛

۲. وجود در واقعیت بزرگ‌تر از وجود در صرف ذهن است (مقدمه)؛

۳. وجود خدا در واقعیت قابل تصور است (مقدمه).

به نظر می‌رسد که گزاره ۳، در ارتباط با اعتراض کانت مشکلی نداشته باشد. برخی شارحان معتقدند که گزاره ۲، همان بخشی از استدلال است که می‌تواند به نقد کانت ربط پیدا کند. اما در ظاهر برخی مانند پلنتینگا معتقدند که می‌توان این گزاره را به گونه‌ای تفسیر کرد که به دیدگاه کانت ربطی نداشته باشد. گزاره ۲ را می‌توان تصدیق کرد و در عین حال، گفت که امکان ندارد افزودن ویژگی «موجود بودن» به فهرستی از ویژگی‌ها، به معرفی مفهومی نامعادل منجر شود. به عبارت دیگر، ادعا نمی‌کنیم که وجود محمولی واقعی است. به این منظور، باید ۲ را به این شکل تفسیر کرد: اگر چیزی در جهانی ممکن وجود نداشته باشد، آنگاه بیشترین

بزرگی را در آن جهان نخواهد داشت. در اینجا، بیشترین بزرگی را فقط چیزی دارد که هیچ چیز دیگری از آن بزرگ‌تر نباشد (موجودی که بزرگ‌تر از آن را نتوان تصور کرد، اگر وجود داشته باشد، بیشترین بزرگی را دارد).

اکنون نوبت به بررسی گزارهٔ ۱ است. این گزاره عطف دو گزارهٔ «خدا در ذهن وجود دارد» و «خدا در واقعیت وجود ندارد» است. به نظر می‌رسد که قسمت دوم این ترکیب عطفی می‌تواند به نظر کانت ربط پیدا کند. در این گزاره ما با مسئلهٔ «سلب وجود» روبه‌رو هستیم. چنین گزاره‌هایی چطور ممکن است معنادار و صادق باشند؟

هیتوود (Heathwood, ۲۰۱۰) معتقد است که به نظر می‌رسد برای اینکه بعضی از گزاره‌های سلبی مربوط به وجود معنادار باشند، باید موضوعشان به چیزی ارجاع بدهد. اگر موضوع به چیزی ارجاع بدهد، مرجع باید وجود داشته باشد. اما خود گزاره می‌گوید آن چیز وجود ندارد. در نتیجه، اگر گزاره معنادار باشد، باید غلط باشد. یک راه‌حل برای گزاره‌های سلبی مربوط به وجود، مینونگ‌گرایی (Meinongian) است. بنا بر دیدگاه مینونگ، یک نظریهٔ هستی‌شناختی در نظر گرفته می‌شود که بر مبنای آن نظریه‌ای معناساختی برای گزاره‌های سلبی مربوط به وجود ارائه می‌شود. نظریهٔ هستی‌شناختی او عبارت است از:

الف) دو نوع وجود هست: وجود در واقعیت و وجود در ذهن؛

ب) بعضی چیزها در ذهن وجود دارند، بی‌آنکه در واقعیت وجود داشته باشند؛ سایر چیزها هم در واقعیت و هم در ذهن وجود دارند.

تمایز میان انواع وجود شهوداً معتبر است. دریای جیوه، اسب شاخدار و سیمرغ همگی وجودی از نوع اول دارند: تنها در ذهن وجود دارند؛ تخیلی هستند. من، شما، برج ایفل و کهکشان راه شیری از نوع دوم از وجود بهره‌مندیم: در واقعیت وجود داریم؛ واقعی هستیم. با در نظر داشتن هستی‌شناسی مینونگی، نظریهٔ معناساختی زیر را در اختیار خواهیم داشت:

راه حل مینونگی برای مسئله سلب وجود: گزاره‌های مانند «X وجود ندارد» صادق است، فقط اگر X در ذهن وجود داشته باشد، ولی در واقعیت وجود نداشته باشد.

در واقع زمانی مقدمه ۱ استدلال پلنتینگا صادق خواهد بود که این هستی‌شناختی و به تبع آن این معناشناختی را بپذیریم. بنا به نظر کانت، وجود ویژگی‌ای واقعی نیست. حال که مینونگ‌گرایی را در اختیار داریم، باید نظر کانت را تفسیر کنیم. به نظر می‌رسد نظر کانت به این معناست که «وجود در واقعیت» ویژگی‌ای واقعی نیست. بر این اساس، پلنتینگا فرض می‌کند که دو نوع وجود داریم و برای اینکه بخش دوم گزاره یک درست باشد، باید موضوعش به چیزی ارجاع بدهد که یکی از این انواع وجود را دارد (وجود در ذهن) اما دیگری را ندارد (وجود در واقعیت). به دیگر سخن، او نوعی نظریه مانند مینونگ‌گرایی را همراه با راه‌حلش برای سلب وجود مفروض گرفته است. بنابراین، اگر نظریه‌ای همچون مینونگ‌گرایی درست باشد، آنگاه «وجود در واقعیت»، محمولی واقعی خواهد بود و نظر کانت نقض خواهد شد. با اضافه کردن «در واقعیت وجود دارد» به فهرست ویژگی‌ها، می‌توانیم مفهومی نامعادل با مفهوم حاصل از فهرست اولیه تعریف کنیم. پس وجود در واقعیت ویژگی بی‌اهمیتی نیست. فهرست زیر را در نظر بگیرید:

شاد است؛

در قطب شمال زندگی می‌کند؛

در شب کریسمس هدیه می‌آورد؛

در ذهن وجود دارد.

این فهرست را S می‌نامیم. حال S+ را مطابق زیر در نظر بگیرید:

شاد است؛

در قطب شمال زندگی می‌کند؛

در شب کریسمس هدیه می آورد؛

در واقعیت وجود دارد.

با در نظر داشتن مینونگ‌گرایی، مفهومی که S تعریف می‌کند، معادل با مفهومی نیست که S+ تعریف می‌کند. این امکان وجود دارد چیزی وجود داشته باشد که تمامی اعضای فهرست S را داشته باشد، بدون آنکه تمامی اعضای فهرست S+ را داشته باشد. بابانوئل آن شخص خیالی که فقط در ذهن وجود دارد، چنین چیزی است. در تصویری که مینونگ‌گرایی عرضه می‌کند، می‌توان چیزی داشت که همه خصوصیات را داشته باشد، بی‌آنکه خصوصیت اضافه «وجود داشتن در واقعیت» را داشته باشد. وقتی به‌علاوه می‌گوییم چیزی وجود دارد، یقیناً چیزی به آن اضافه می‌کنیم. پس، برای آنکه برهان وجودی آنسلم معقول باشد، باید مینونگ‌گرایی را پذیرفت. در صورت پذیرش صدق مینونگ‌گرایی، «وجود داشتن در واقعیت» ویژگی‌ای واقعی خواهد بود. بنابراین نقد کانت به دلیل وجودشناختی آنسلم پاسخ داده می‌شود. اما اگر مینونگ‌گرایی صادق نباشد، نقد کانت وارد است و در آن صورت، دلیل وجودی آنسلم معقول نخواهد بود.

۴. اشکال «مغالطه حمل» به استدلال وجودشناختی آنسلم

این اشکال بر تفکیک بین دو نوع حمل اولی و حمل شایع مبتنی است. در قضایای حملیه اگر محمول همان ذات موضوع باشد یا یکی از ذاتیات موضوع باشد و اختلاف آنها به اجمال و تفصیل باشد، آن را حمل اولی ذاتی گویند؛ مانند: انسان حیوان ناطق است یا انسان ناطق است. اگر محمول قضیه عین موضوع نباشد، شایع صناعی گویند. مانند علی شاعر است. همچنین باید دانست که یکی از شرایط تناقض میان دو گزاره، این است که حمل در هر دو گزاره به یک معنا باشد.

جوادی آملی بر این باور است که اشکال اساسی استدلال آنسلم از ناحیه مغالطه‌ای است که به سبب خلط بین مفهوم و مصداق وجود و هستی واقع شده است. وجود یا کمالی که در مفهوم خداوند به عنوان «موجودی که بزرگ‌تر آن را نتوان تصور کرد» مأخوذ است، مفهوم وجود یا کمال بوده و مفهوم وجود یا کمال اعم از این است که دارای مصداق خارجی یا فاقد مصداق باشند. لذا وجود به حمل اولی ذاتی با وجود به حمل شایع صناعی تفاوت دارد. «بزرگ‌ترین یا کامل‌ترین وجود به حمل اولی» اگر از آن «بزرگ‌ترین یا کامل‌ترین وجود به حمل شایع» سلب شود، تناقضی لازم نمی‌آید. بنابراین اگر مراد آنسلم از کلمه موجود در «اگر خداوند موجود نباشد» موجود به حمل اولی ذاتی باشد، حق با وی است؛ یعنی سلب مفهوم وجود از خداوند با تعریف خداوند به عنوان بزرگ‌ترین موجود تناقض دارد. اما در این صورت، موجود بودن به حمل شایع خدا را اثبات نمی‌کند. و اگر مراد آنسلم از موجود بودن، موجود به حمل شایع باشد، در این صورت ملازمه‌ای بین سلب وجود به حمل شایع از خداوند و نفی کمال از مفهوم او نخواهد بود و در نتیجه تناقضی لازم نمی‌آید تا از این طریق نقیض مطلوب یعنی موجود نبودن خداوند ابطال و به دنبال آن مطلوب یعنی واقعیت و وجود داشتن او به حمل شایع اثبات شود. چون یکی از شرایط تناقض وحدت در حمل است (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۰۳ - ۲۰۲). بنابراین، اشکال جوادی آملی بر استدلال آنسلم نتیجه نقد دوم کانت را تأیید می‌کند.

۵. استدلال فیندلی در رد ضروری بودن وجود خدا

فیندلی (Findlay) در سال ۱۹۴۸ در مقاله معروفی با عنوان: «آیا می‌توان وجود خدا را رد کرد؟» (Can God's Existence be Disproved?) نوشت نه تنها استدلال وجودشناختی نمی‌تواند خدا را اثبات کند، بلکه دلیلی بر رد وجود خداست. او می‌گوید آنسلم به درستی تلاش داشت ضروری بودن وجود خدا را اثبات کند، چون خدای ممکن‌الوجود قابل پرستش نیست. اما با وجود تلاش آنسلم، ضروری بودن وجود خدا اثبات‌پذیر نیست. استدلال

فیندلی در رد استدلال وجودی، در حقیقت وامدار کانت در این نکته است که همه قضیه‌های وجودی، قضیه‌های ممکن هستند. استدلال وی چنین است:

خداوندی شایسته پرستش است که واجب‌الوجود یا ضروری‌الوجود باشد؛

اما موجود ضروری‌الوجود نمی‌تواند صحیح باشد، چون ضرورت صرفاً ویژگی منطقی قضااست؛ بنابراین، خداوند نمی‌تواند وجود داشته باشد (Findlay, ۱۹۴۸).

۵-۱. پاسخ نورمن مَلْکَم به کانت و فیندلی

همان‌طور که در نقد کانت بر برهان وجودی گذشت، کانت در پایان نقد خود گفت نهایت چیزی که دلیل وجودشناختی ثابت می‌کند، صدق منطقی یک قضیه شرطیه است: «اگر چنین موجودی (خدا) وجود داشته باشد، به نحو ضروری خواهد بود». از نظر وی این قضیه همانند قضیه مربوط به مثلث است که اگر مثلثی در خارج باشد، لازمه‌اش سه زاویه داشتن است. مَلْکَم (Norman Malcolm ۱۹۱۱-۱۹۹۰) می‌گوید کانت به یقین می‌گوید که عدم خدا در واقع تصورشدنی است. چون با اگر و شرط می‌گوید؛ یعنی عدم او در واقع ممکن است. مَلْکَم می‌گوید این سخن، کانت را با تناقض آشکاری مواجه می‌کند، چون یک بار می‌گوید نمی‌توان عدم خدا را تصور کرد، چون گفته بود وجود ضروری، لازمه منطقی تصور خداست، یعنی نمی‌توان خدا را معدوم تصور کرد. و از سوی دیگر آن را انکار می‌کند، یعنی می‌توان خدا را معدوم تصور کرد. و این دو گزاره با هم سازگار نیستند. مَلْکَم در مقابل ردیه فیندلی، این‌گونه استدلال می‌کند که:

الف) فقط موجود ضروری می‌تواند متعلق پرستش دینی باشد؛

ب) خودمتناقض است ادعا کنیم که وجود ضروری را نمی‌توان به خدا نسبت داد؛

ج) پس وجود خدا ضروری است.

۶. استدلال وجودشناختی و چالش صفات مطلق

ایده‌ی اصلی آنسلم در استدلال وجودشناختی که می‌گوید «خداوند موجودی است که نمی‌توان چیزی را بزرگتر از آن تصور کرد» بر تعریف خدا مبتنی است که با صفات کمال فرض می‌شود. بسیاری از مدافعان الهیات کمال معتقدند که این ایده مستلزم آن است که خدا عالم مطلق، قادر مطلق و خیرخواه مطلق باشد. تامس موریس می‌گوید «به طور استاندارد، الهیات کمال به تصویری از خداوند، به عنوان موجودی واجب‌الوجود که صفاتی همچون قدرت مطلق، علم مطلق، خیر محض، جاودانگی و وجود بنفسه را به عنوان صفاتی ضروری دارا است، منتهی می‌شود» (Morris, ۱۹۸۷: ۲۵).

در مقابل، منتقدان الهیات کمال خدای عالم مطلق، قادر مطلق و خیرخواه مطلق را قابل دفاع نمی‌دانند و نقدهای مختلفی را بر آن وارد کرده‌اند. این نقدها را می‌توان در سه دسته طبقه‌بندی نمود: دسته اول: استدلال‌هایی که مدعی ناسازگاری درونی صفات الهی هستند. بطور مثال، پارادوکس سنگ^۱ مدعی آن است که می‌تواند ناسازگاری درونی قدرت مطلق را نشان دهد.

دسته دوم: استدلال‌هایی که مدعی ناسازگاری صفات الهی در قیاس با یکدیگر هستند. این استدلال‌ها تلاش دارند تا نشان دهند که حتی در فرض انسجام درونی صفات مطلق الهی، دست‌کم برخی از آن‌ها در قیاس با یکدیگر ناسازگار هستند. بطور مثال، خیرخواهی مطلق و قدرت مطلق وقتی در قیاس با یکدیگر لحاظ می‌شوند، ناسازگار خواهند بود. اگر خدا خیرخواه مطلق است در این صورت او نباید قادر بر انجام گناه یا افعالی باشد که از نظر اخلاقی اشتباه هستند؛ مانند به قتل رساندن کودک بی‌گناه. از طرف دیگر، اگر خدا قادر مطلق است، باید بتواند این‌گونه افعال را نیز انجام دهد؛ چرا که ما انسان‌ها، با آنکه قادر مطلق نیستیم، به طور

¹ the paradox of the stone

کلی قابلیت انجام چنین افعالی را داریم؛ پس قادر مطلق به طریق اولی باید چنین باشد. در نتیجه خداوند نمی‌تواند در عین حال هم خیرخواه مطلق باشد و هم قادر مطلق. بنابراین ایده‌ی خدای مطلق و به دنبال آن ایده‌ی موجود کامل اشتباه است. (پایک، ۱۳۷۴، ص ۲۷).

دسته سوم: استدلال‌هایی که مدعی ناسازگاری مجموعه‌ای از صفات الهی در قیاس با واقعیت مشخصی درباره‌ی جهان بالفعل هستند. این استدلال‌ها ادعا دارند که مجموعه‌ای از صفات الهی قابل جمع با واقعیت مشخصی درباره‌ی جهان خارج نیستند. اگر چنین ادعایی صحیح باشد، آن‌گاه مجدداً ایده‌ی خدای مطلق اشتباه است. بطور مثال، برهان شر، که احتمالاً مشهورترین برهان بر ضد وجود خداست، مدعی است که مجموعه‌ای از صفات مطلق الهی با این واقعیت که در جهان خارج شر وجود دارد ناسازگار است. نک به: (Mackie، ۱۹۵۵: ۲۰۰).

آیا ایده‌ی اصلی الهیات کمال در استدلال وجودشناختی آنسلم مستلزم ایده‌ی خدای مطلق است؟ به نظر می‌رسد این ادعا بلاذلیل باشد. ناگاساوا بر این باور است که در آثار فیلسوفان، هیچ استدلال فلسفی قانع‌کننده‌ای در دفاع از این استلزام مشاهده نمی‌شود. چه موافقان و چه مخالفان الهیات کمال عموماً این استلزام را به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته‌اند، بدون آنکه حتی زحمت بحث از آن را به خود بدهند. (Nagasawa، ۲۰۰۸: ۵۸۶). شاید بتوان گفت مهم‌ترین پشتوانه‌ی این دیدگاه، برخی فرازهایی است که در کتب مقدس ادیان ابراهیمی آمده است. بر این اساس برخی الهیدانان معاصر ایده عظمت حداکثری ۱ را بجای صفات مطلق را پیشنهاد دادند و از آن به عنوان مبنایی در تحلیل صفات الهی استفاده می‌کنند؛ افرادی مانند: برایان لفتو (Leftow، ۲۰۱۱: ۱۱۷)، یوجین ناگاساوا (Nagasawa، ۲۰۱۷)، تی. جی. ماسین (Mawson، ۲۰۱۸: ۵-۷)، نویسندگان کتاب درآمدی بر فلسفه دین Murray (، ۲۰۰۸: ۸)، تامس موریس (Morris، ۱۹۹۱: ۳۵) و... براساس نظریه‌ی عظمت

¹ maximal greatness

حداکثری، خداوند موجودی است که واجد مجموعه‌ای حداکثری و سازگار از عالی‌ترین صفات (به طور خاص، علم، قدرت و خیرخواهی) است. پیشنهاد ایده‌ی عظمت حداکثری نیاز به بررسی دقیق دارد که مجال دیگری را می‌طلبد.

۷. نتیجه

استدلال‌های وجودشناختی، اغلب از تحلیل مفاهیم، مقدمات پیشینی و اصول ضروری برای اثبات اینکه خدا وجود دارد؛ استفاده می‌کنند. هرچند در معیارهای آنها مناقشه‌ها و اختلاف‌های زیادی وجود دارد، پرسش اساسی در این‌گونه استدلال‌ها آن است که چگونه می‌توان از مفاهیم و تصورات برای اثبات یک حقیقت عینی و موجود خارجی استفاده کرد که مورد پذیرش خداپاوران و خداناباوران باشد؟

مهم‌ترین چالش استدلال‌های وجودشناختی، چالش توجیه معرفت‌شناختی چگونگی پل زدن میان تصور ذهنی و وجود خارجی است که بلافاصله پس از طرح این استدلال توسط آنسلم، در اولین انتقادهای گونیلو ظهور یافت و بعدها توسط افرادی مانند هیوم و کانت بسط و گسترش پیدا کرد و تا زمان کنونی همچنان کانون مناقشات و بحث‌های موافقان و مخالفان آن است. بر همین اساس، موافقان و مخالفان آن در این نکته اشتراک نظر دارند که متقاعدکنندگی این استدلال بسیار اندک است. هرچند خود آنسلم در تقریر دوم خود و هم بعدها دکارت و دیگران و نیز اندیشمندان معاصر، تلاش‌های فراوانی کرده‌اند که این شکاف معرفت‌شناختی را ترمیم کنند، اما به نظر می‌رسد این تلاش‌ها قرین موفقیت زیادی نبوده‌اند. بنابراین در اعتبار دلیل وجودشناختی از نظر منتج بودن، تردید جدی وجود دارد. هیچ خوانشی از استدلال وجودشناختی که دارای مقدمات معقول و مناقشه‌ناپذیر و مورد قبول هم خداپاوار و هم غیرخداپاوار باشد، وجود ندارد.

علاوه بر آن، این‌گونه استدلال‌ها دارای نتیجه‌ای هستند که از پیش فرض می‌شود. در این‌گونه استدلال‌ها، خدا را به‌عنوان کامل‌ترین و بزرگ‌ترین موجود فرض می‌کنند و بر اساس آن

استدلال ادامه می‌یابد. اشکال اساسی برهان آنسلم این است که در آن تمرکز بر «مفهوم و تصور» خداست نه تمرکز بر «وجود». از صرف مفهوم و تعریف خدا نمی‌توان وجود ضروری عینی او را اثبات کرد. این همان تفاوت بین برهان وجودی آنسلم و برهان صدیقین فیلسوفان اسلامی است. در برهان صدیقین که اولین بار ابن‌سینا در نمط چهارم «اشارات و تنبیهات» این نام را بر آن گذاشت، واسطه اثبات «مفهوم بزرگ‌ترین» یا «مفهوم کامل‌ترین» نیست که قلمرو آن ذهن است. بلکه در آن، واسطه اثبات «حقیقت وجود» است. حقیقتی که عین ذات واجب‌الوجود محسوب می‌شود. در برهان صدیقین هدف اثبات اتحاد حقیقت وجود با ذات خداست.

References

منابع

-
- پالمر، مایکل (۱۳۹۳). دربارهٔ خدا، ترجمهٔ نعیمه پورمحمدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
 - جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰). تبیین براهین اثبات خدا، چ ششم، قم: مرکز نشر اسراء.
 - پایک، نیلسون. (۱۳۷۴). "قدرت مطلق و گناه" ترجمه محمود فتحعلی و رضا برنجکار، معرفت، شماره ۱۵، زمستان. صص ۲۷-۳۴.
 - Aquinas, Thomas. (1981). Summa Theologica (1a Q2), "Whether the Existence of God is Self-Evident (Thomas More Publishing)
 - Anselm. (1962). Basic Writings (Proslogium, Monolgium, Gaunilo's On Behalf of the Fool, Cur Deus Homo). Translated by S. N. Deane, with an Introduction by Charles Hartshorne, La Salle. Ill. Chicago: Open Court.
 - _____. (1963). Appendix to St. Anselm. Trans. S. N. Deane. Chicago: Open Court.
 - Findlay, J. N. (1948). 'Can God's Existence be Disproved?', Mind, 57, 1948. Reprinted in New Essays in Philosophical Theology, ed. Antony Flew and Alasdair MacIntyre, London, SCM Press, 1955, pp. 47-56
 - _____. (2020). "Ontological Arguments", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Spring 2020 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/spr2020/entries/ontological-arguments/>>

- Hick, John. (1961). 'Necessary Being', *Scottish Journal of Theology*, 14, December 1961, pp. 353–369
- Heathwood, Chris. (2011). The relevance of Kant's objection to Anselm's ontological argument. *Religious Studies*, 47, 345–357
- Himma, Kenneth Einar. (2005). Ontological Argument for God's Existence. *Internet Encyclopedia of Philosophy*. <https://iep.utm.edu/ont-arg>
- Hume, David. (1948). *Dialogues concerning Natural Religion*. (first published 1779, ed. H. D. Aiken. Hafner)
- Hume, David. (1779). *Dialogues concerning Natural Religion*. Edited with Introduction by Norman Kemp Smith. Thomson Nelson & Sons.
- _____. (1902). *Enquiry concerning Human Understanding*. Clarendon Press. (first published 1748, ed. L. A. Selby-Bigge, 2nd ed.)
- Kant, Immanuel. (1929). *Critique of Pure Reason*. Translated by Norman Kemp Smith. London: Macmillan.
- Malcolm, Norman. (1960). 'Anselm's Ontological Arguments', *Philosophical Review*, 69(1) January 1960, pp. 41–62. Reprinted in: John Hick and Arthur C. McGill (eds), *The Many-Faced Argument*, London, Macmillan, 1968, pp. 301–320; and (edition used) Alvin Plantinga (ed.), *The Ontological Argument*, London, Macmillan, 1968, pp. 136–159.
- Oppy, Graham. (1995). *Ontological Arguments and Belief in God*. New York: Cambridge University Press.
- Plantinga, Alvin. (1966). 'Kant's objection to the ontological argument', *The Journal of Philosophy*, 63, 537–546.

- _____ . (1974a). God, Freedom, and Evil (Grand Rapids MI: Eerdmans Publishing Co.).
- Mackie, J. L. (1955). "Evil and Omnipotence," Mind, Vol. 64, No. 254.
- Nagasawa, Yujin. (2008)." A New Defence of Anselmian Theism". The Philosophical Quarterly, Vol 58, October. Pp. 577-596.
- Leftow, Brian. (2011). "Why perfect being theology?" International Journal for Philosophy of Religion, Vol 69, April. Pp. 103- 118.